

بررسی ابعاد روانشناختی زن در شیطان صفتان اثر باربی درویلی

محبوبه فهیم کلام

مربی دانشگاه آزاد اسلامی اراک، ایران*

تاریخ وصول: ۸۵/۰۵/۰۱

تاریخ تأیید نهایی: ۸۵/۰۸/۲۲

چکیده

مقاله حاضر، تلاشی است برای معرفی «باربی درویلی»، نویسنده اخلاق‌گرای فرانسوی سده نوزده میلادی و بررسی اثر برجسته او، *شیطان صفتان*. وی با بهره‌گیری از علم روانکاوی، آثار جاودانی از خود به یادگار گذاشته است که این آثار، متأسفانه به دلیل پیچیدگی‌های زبانی، کمتر توجه مترجمان ایرانی را برانگیخته. *شیطان صفتان* اثر برجسته اوست که مشتمل بر شش نوول است. این اثر به گونه‌ای روایتگر وضعیت تراژیک و غمبار انسان‌هایی است که صفات اهریمنی دارند و از اصالت انسانی دور مانده‌اند. ضد قهرمانان این اثر، اغلب زنان نگونبختی‌اند که دستخوش صدمات روزگار شده و به سوداهای دنیوی پناه آورده‌اند. در این مقاله، بر آنیم تا با پرداختن به بعد روایت‌شناختی داستان‌ها، ویژگی‌ها و ابعاد روانی این زنان را بررسی کنیم.

واژه‌های کلیدی: زن، شیطان صفتان، نرینگی، باربی درویلی، ابتدال، بعد روانشناختی، ابعاد روانی.

مقدمه

«باربی درویلی» (۱۸۸۹-۱۸۰۸) نویسنده بزرگ فرانسه، به تقریب نزد ما ایرانیان ناشناخته مانده است، که این ممکن است به دلیل پیچیدگی‌های زبان و بیان وی باشد. او که از چهره‌های مطرح عرصه ادبیات داستانی سده نوزدهم میلادی است، توانسته است توجه منتقدان ادبی را به خود جلب کند. او از جمله هنرمندانی است که برای کشف کنه ذات انسانی از قوه تخیل یاری می‌جوید. در میان نویسندگان فرانسوی، «باربی درویلی» علاقه زیادی به توصیف و انعکاس فرهنگ و ذات زن غربی دارد. از آثار برجسته وی در این زمینه می‌توان به *شیطان‌صفتان (Diaboliques)*، «افسون شده» (*Ensorcelée*)، «معشوقه پیر»، «کشیش متأهل»، «داستانی بی‌نام» و «در باب تفنن‌گرایی و جورج برومل» اشاره کرد.

رویکرد به فرهنگ زن، به عنوان بخشی از جهان‌بینی دوران فعالیت نویسنده محسوب می‌شود. «زن» در اثر معروف او «شیطان‌صفتان»، با رخساره‌ای متفاوت و ویژگی‌هایی خاص ظاهر می‌شود. از اینروست که این شاهکار ادبی از جنبه‌های ادبی، روانکاوی و اجتماعی قابل نقد و بررسی است.

این اثر مشتمل بر شش داستان کوتاه است: پرده عنابی - زیباترین عشق دون ژوان - خوشبختی در جنایت - انتقام یک زن - سر شام کافران - پس بازی ورق «ویست».

شیطان‌صفتان داستانی است تخیلی با جنبه‌های نمادین. به عبارت دیگر، حضور عنصر تخیل بیش از عنصر حقیقت‌گرایی است. شباهت این سبک به مکتب رمانتیسم موجب شده تا حوادث در بطن داستان‌ها درشت‌نمایی شده و گاه عناصر فرا واقعی مورد استفاده قرار گیرد. شاید به همین دلیل است که معاصرانش، باربی درویلی را «رمانتیک متأخر» لقب داده‌اند.

منتقدان و خوانندگان، *شیطان‌صفتان* را از ابعاد مختلف می‌نگرند، ولی آنچه که برای خود نویسنده حائز اهمیت بود، بازنگری شیوه‌های رویارویی با وسوسه‌های شیطانی است. او به عنوان نویسنده حامی بشریت، نجات بشر را در باورهای مذهبی امکان‌پذیر می‌داند، و به همین دلیل است که می‌کوشد صحنه‌های دهشت بار جدال وسوسه‌های شیطان با شخصیت‌های داستانی‌اش را به نمایش بگذارد و سقوط آنان را به شیوه‌های متفاوت به تصویر بکشد.

بحث و بررسی

مجموعه داستانی *شیطان‌صفتان* هم‌چون آینه‌ای است که چهره زن غربی سده نوزده

می‌نمایاند. یکی از انگیزه‌هایی که ذهن نویسنده را در تدوین این اثر به خود مشغول داشته است، بازنگری هویت زن با هدف تعریف آن و رسیدن به ذات حقیقی زن شیطان صفت است. درویلی از شخصیت‌های دوگانه، پلید و منفوری سخن به میان می‌آورد که در بطن داستان‌هایش حرکت می‌کنند و درون مایه‌هایی همچون توطئه، عشق نافرجام، خیانت و قتل را به نمایش گذاشته و داستان‌هایی را می‌آفرینند.

آنچه به این داستان‌های درویلی ارزش می‌بخشد، برخاستن آنها از بسترهای واقعی جامعه فرانسه آن دوره است که با تخیلات و ذهنیات نویسنده در هم آمیخته‌اند. به عبارت دیگر، *شیطان صفتان* تلفیقی است از زندگی‌نامه درویلی و رؤیاهای او. به عنوان نمونه، در «پس بازی ورق ویست» سال‌های ۳۰ را به تصویر می‌کشد، آن زمان که قمار مشغله اساسی مردم به شمار می‌رفت. شخصیت‌های این داستان واقعی‌اند که با نام‌های مستعار جلوه‌گر شده‌اند. «زیباترین عشق دون ژوان» سرگذشت یکی از دوستان درویلی است که در آن نویسنده به تلفیق شخصیت‌ها پرداخته و شخصیت‌هایی کاملاً جدید خلق کرده است. در «سر شام کافران»، مؤلف شخصیت‌هایی واقعی را با نام‌های اصلی به صحنه می‌آورد. قهرمان داستان، «شوالیه منیل گراند»، عموزاده او و افسر نظام است. و یا «خوشبختی در جنایت»، سرگذشتی است که دایی «درویلی» برای او حکایت می‌کند. دکتر «تورتی» بدل دکتر «دمریل»، دایی «درویلی» است. (بلمین-نوئل، ۱۹۹۱: ۸۶). این داستان تکان دهنده‌ترین فجایع انسانی را به تصویر می‌کشد.

می‌توان گفت «خوشبختی در جنایت» درویلی، خوشبختی بشر دوستانه هوگو را نقض می‌کند و آن را به سخره می‌گیرد. او همچون شاتوبریان بر این باور است که تمدن و انسانیت، مسئله‌ای تجاری نیستند، بلکه امری وجودی‌اند و پیشرفت را مایه انحطاط و تباهی فکری و معنوی انسان می‌پندارد.

از این رو در این اثر؛ ضمن نکوهش القائات اندیشه‌های شیطانی در شخصیت‌هایش، به عوامل ابتدال و انحطاط می‌پردازد. بیشتر شخصیت‌های داستانی‌اش مرفه‌اند که به نوعی از انسانیت و اصل خویش دور مانده‌اند. زبان اخلاقی این رمان، در پرداختن به ابتدال شخصیت‌ها، از هیچ تلاشی دریغ نورزیده است و با استفاده از نثری زیبا، فضا سازی مطلوب و تعبیری در خور شخصیت‌ها، صحنه‌های دهشت بار فجایع انسانی را با بی‌پروایی به تصویر

می‌کشد.

باید اذعان کرد که مضامین، درونمایه‌های موجود در اثر، پیچیدگی و نحوه تعبیه متناسب داستان‌ها، کنش ذهنی و گرایش‌های فکری نویسنده را نشان می‌دهند.

«درویلی» بر باور توانمندی‌های انسان برای دستیابی به یک زندگی سعادت‌مند دنیوی در پناه خرد و اخلاق تأکید دارد. اما دستیابی به دنیای سعادت، تنها با رهایی روح از سلطه شیطان میسر است. او به مداخله شیطان در همه امور بشری ایمان دارد و می‌کوشد تا دنیای دهشت‌بار ساخته دست او را به تصویر بکشد.

در شش داستان *شیطان صفتان*، این روح خبیث پیوسته در وجود زنان تجسم می‌یابد. به عبارت دیگر در این اثر، زن، شیطانی است در قالب زن. بر اساس نگرشی که «درویلی» به زن دارد، ارزش او را در زیرکی و جذابیت جنسی محدود می‌کند و به محض این که زن این مواهب را از دست داد، نیروی اهریمنی در او فعال می‌شود. زنان این اثر، نفسانیت مدار، بعضاً هرزه و ریاکار و گرفتار اوهام‌اند. آنان با معنویت و آرمان‌گرایی بیگانه‌اند و می‌کوشند تا به تمنیات خود پاسخ مثبت دهند. این شخصیت‌ها بهترین مورد به لحاظ روان‌شناختی برای تداوم سیطره شبه مدرنیته در فرانسه سده نوزدهم میلادی‌اند.

زن در اثر «درویلی» شخصیتی بیمارگون است که دچار تضادهای درونی و کشمکش‌های روحی است. به عنوان نمونه، آلبرت در «پرده عنابی» دختری زیبا روست که با مکر افسر جوانی را مطیع و مقهور خویش می‌کند. بغض و حسادت، دختر سیزده ساله داستان «زیباترین عشق دون ژوان» را به دروغ‌گویی و اتهامات ناروا به فاسق مادرش وامی‌دارد.

«اوتلکر» در «خوشبختی در جنایت» دختری زیبارو، فرزانه و قهار است که در شمشیر زنی شهرت دارد. ولی ابعاد شخصیتی‌اش در طول داستان دستخوش تغییر شده و به هرزه‌ای ریاکار مبدل می‌شود. «کنت سرلون» متأهل را شیفته خود می‌سازد و به کانون خانواده او راه یافته و در آنجا در کسوت مستخدمه در می‌آید. این دختر مکار چنان خود را شایسته و نجیب جلوه می‌دهد که اعتماد بانوی قصر را نیز جلب می‌کند. ولی وسوسه بختک‌وار اهریمنی، او را تا سرحد جنایت پیش می‌برد و به قتل بانو اقدام می‌ورزد. و سرانجام در نهایت، دناات جانشین وی شده و به همسری کنت سرلون در می‌آید.

«انتقام زن» شرح سبکسری‌ها و تباهی‌های یک زن است. دوشس دوسیرالئون به همسرش

خیانت می‌کند. همسرش که از اشراف‌زاده‌های اسپانیاست، فاسق زنش را دستگیر می‌کند و دستور می‌دهد قلب آن مرد را از سینه بیرون آورده و جلوی سگ‌های بیابانی بیاندازند. زن از خانه می‌گریزد و برای انتقام از شوهرش به روسپی‌گری روی می‌آورد تا ننگ و بدنامی گریبانگیر دوک شود.

پر واضح است که زن *رمان شیطان صفتان*، جوهره وجودیش خشکیده و به شکل عفریته‌ای ظاهر می‌شود. درایت و قوای عقلانی او به تحلیل رفته است. تنها نیرویی که در او فعال است، نیروی شرارت و حسادت اوست. تنها یک زن فداکار در *رمان می‌بینیم* که وجودش محو و کم‌رنگ است.

نویسنده با مهارت، سرنوشت همه شخصیت‌های زن مؤثر در حوادث داستان را متناسب با ماهیت عملکردشان به نقطه‌ای خاص ختم نموده است: فرجام شوم دوشس دوسیرالئون، خوشبختی ظاهری اوتکلر، مرگ کنتس دواستا سویل و ...

بی‌تردید «مرگ» در نول‌های درویلی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. درک او از مرگ، با دیگر نویسندگان هم عصرش متفاوت است. مرگی که از فشار خشم نفسانی برخی از شخصیت‌ها بر می‌خیزد و به شکل قتل ظاهر می‌شود. سرانجام بیشتر پرسناژهای درویلی، مرگ زودرسی است که دیو صفتی برای آنان رقم می‌زند.

برای فهم نسبت میان ددمنشی و قتل و هرزگی باید شخصیت‌های بیمارگون اثر و نویسنده آن مورد روانکاوی قرار گیرند. نقد روانکاوانه، اثر را متأثر از تفکرات خاص نویسنده می‌داند. درویلی که از دوران کودکی مورد بی‌توجهی مادرش قرار گرفته، اکنون چون نویسنده زخمی می‌ماند که قلم را به تپانچه بدل کرده و تمامی زنان جامعه‌اش را نشانه گرفته است. مادران *شیطان صفتان* مهربان و دوست داشتنی نیستند؛ همچنان که مادر «باربی درویلی». در مرگ فرزندشان اشک نمی‌ریزد (پودیکا) و چه بسا اقدام به کشتن فرزند خود می‌کند (کنتس استاسویل) و برخی داشتن فرزند را مایه ننگ خود می‌دانند (اوتکلر) و چنانچه فرزندی دارند، همچون پودیکا پدرش نامشخص است.

بی‌شک درویلی در خلال این *رمان خانوادگی*، تفکرات، امیال و آرزوهای باطنی‌اش را بازتاب می‌دهد: ترس از رها شدن - آرزوی تولدی دیگر - شورش علیه مادری نامهربان و ...

به باور فروید، آنگاه که هنرمند از بیان مستقیم احساساتش عاجز می‌شود، به تخیل متوسل

می‌شود.

«درویلی» در این اثر به این شیوه عمل کرده و دغدغه‌ها، امیال و آرزوهای خویش را در لوای تخیل به روی صحنه آورده است. شخصیت‌های *شیطان صفتان* را می‌توان با روان‌شناسی ظاهر و نژاد مورد بررسی قرار داد.

صفات ظاهری پرسناژها به شیوه‌ای نمادین برگزیده شده است، برای مثال؛ «راویلا» که فردی شرور است با چشمانی آبی جلوه‌ای آتشین و هولناک دارد. آلبرت که دختری طنناز است با چشمانی سیاه توصیف می‌شود. مو و سبیل سرگرد «ایدو» نشانی از شخصیت فاسد او دارد. اندام تکیده و چشمان کشیده کتس دواستاسویل از شخصیت بیمارگونه او حکایت می‌کند.

تیره و نژاد قهرمان و ضد قهرمان *شیطان صفتان* ارتباط مستقیمی با عملکردشان دارد. «ایدو»ی آفریقایی؛ هرگز قادر به کتمان احساسات درونی خود نیست و فردی انتقام‌جوست.

«براسار» انگلیسی، شخصیت جاه‌طلب و مرموزی است که پی بردن به نیات او ناممکن است. از دیگر موارد مورد توجه در زبان داستان، نام شخصیت‌هاست. نام‌هایی که در ویلی برای آنها برمی‌گزینند، به نوعی بازی ساده با کلمات است که با کاوش در آن می‌توان به ضمیر شخصیت‌ها پی برد. به عبارت دیگر، نام می‌تواند ترجمان ماهیت درونی شخصیت‌ها باشد. برای مثال؛ نویسنده لقب «پودیکا» را برای «رزالبا»، زن «سرشام کافران» بر می‌گزیند (پودیک در زبان فرانسه به معنی محجوب است)؛ تا او را عقیف و نجیب جلوه دهد.

«مرمور» به معنای «مرمر» است. شخصیت داستانی «بازی ورق ویت» که مردی اسکاتلندی، خوش‌رو و شیک‌پوش است؛ به این اسم نامیده می‌شود. این شخصیت جذاب و مرموز، زنان زیادی را در شهر شیفته خود می‌سازد. کتس دواستاسویل و دخترش نیز از این جمله‌اند. وی سرانجام، رقیب خود را زهرخور کرده و دختر خود را از پای در می‌آورد.

اوتکلر، نام شخصیت اصلی «خوشبختی در جنایت» به معنای شمشیر است (می‌دانیم که او مربی شمشیرزنی است) و به لحاظ لغوی به معنای مبهم و گنگ است (همان‌گونه که او دختری مرموز است: ناپدید شدن او بعد از مرگ پدرش، حضورش در خانه‌ای اشرافی در کسوت پیشخدمت با نام مستعار اولالی، معاشرت‌های نابهنگام او با دوک - قتل بانوی قصر و... همه این موارد، ابهامات شخصیتی اوتکلر را در طول داستان یادآور می‌شوند. حسن

سلیقه نویسنده در انتخاب نام مستعار «اولالی» برای «اوتکلر» قابل تحسین است. «اولالی» به فردی گفته می‌شود که خوب صحبت می‌کند و ناگزیر درون خود را می‌نمایاند. بنابراین «اوتکلر»، بیانگر ابهام است و «اولالی» پرده‌برداری از ابهام.

«اوتکلر» از حیث مکر و ریاکاری به پلنگ تشبیه شده است و گاهی اگر نرم و انعطاف‌پذیر است، چون گربه می‌نماید و سکوتش مجسمه ابوالهول را به یاد می‌آورد. (مجسمه مصری که به هیأت زن ساخته شده، ولی مانند پرندگان وحشی چنگال دارد).

اوتکلر به لحاظ رفتاری و قوای جسمانی شباهت به مردان دارد، از این رو با «کنت سرلون» احساس همسویی می‌کند. همچنان که در بخشی از داستان می‌خوانیم: «اوتکلر مثل کنت سرلون، بلند قامت است. ولی بازوانی ماهیچه‌ای‌تر و زمخت‌تر از او دارد. گویی او بر کنت سرلون حکمفرمایی می‌کند» (برتیه، ۱۹۸۳: ۲۰). نویسنده چنان وانمود می‌کند که زن بر او احاطه دارد. در عوض زیرکی «اوتکلر» را با مهارتی خاص به تصویر می‌کشد. «اوتکلر» با طنازی کنت سرلون را مفتون خود می‌کند: «وقتی که حرف می‌زد؛ با انگشتش طره‌ای از موهای مجعد خود را می‌گرفت و با آن بازی می‌کرد. موهایی که به روایت تورات، هر تار آن می‌توانست آرامش روحی مردی را درهم بریزد.» او به ظاهر از کنت سرلون اطاعت می‌کند، اما او اربابی به تمام معناست. به ظرافت‌های زنانه آگاه است و با ترفندی خاص، کنت را برده خود می‌سازد. جسم خود را در اختیار او می‌گذارد و در عوض تمام قدرت مردانه او را به خدمت خود می‌گیرد. تا جایی که او را وادار به کشتن همسر شرعی‌اش می‌کند، و درست در اینجا است که شیطان صفتی زن در مرد رخنه کرده و او را به حیوانی رام و ابله مبدل می‌کند.

درویلی، رذالت را به گونه‌ای تعمیم دهنده با موضوعی به نام زن درهم می‌آمیزد: «اوتکلر، درنده خو و حیوان بود، ولی ظاهر زیبایی داشت. در شهر، فن شمشیرزنی را آموزش می‌داد. همیشه می‌گویند زن از شیطان درس می‌گیرد، ولی بهتر است بگوییم اوتکلر باید به شیطان درس بدهد...» (همان، ۳۰). می‌توان ردپای این نوع نگرش باربی را در خاطرات کودکی‌اش جستجو کرد. شیوه‌های نگرش هر نویسنده به مفاهیم مختلف، با تصاویر واقعی زندگی او بی‌ارتباط نیست. بی‌شک؛ تصویر جاودانه مادری نامهربان، یکی از تصاویر حک شده در ذهن درویلی است.

او در خاطراتش راجع به الگوی واقعی این تصویر گفته است: «من همواره از زنان بیزار

بودم. تولدم؛ یأس و ناامیدی را برای مادرم به ارمغان آورد. در نگاه او، بچه‌ای زشت‌رو بودم. زندگی او در شب نشینی، بازی ورق با مردان و قمار خلاصه می‌شد و هرگز نقش مادر را برای من ایفا نکرد...» پس طبیعی است که «شیطان صفتان» به باز آفرینی یک تصویر از سال‌های نخستین زندگی نویسنده اختصاص یابد. باربی درویلی، به مادر نامهربان خاطرات خود جان می‌بخشد و آن را به نام‌های «اوتکلر» جانی، «دوشس دوسیرالئون» روسپی، «پودیکا»ی متقلب، «کتس دو استاسویل» قمار باز، به یاد می‌آورد.

از دیدگاه روانکاوی، تجربه‌ی اختگی یا محروم بودن از نرینگی، از مواردیست که تمام زنان این شش داستان را رنج می‌دهد. چنانچه ژان بلمن نوئل روانکاو بزرگ فرانسه نیز اعتقاد دارد که حسادت، حقارت، خودنمایی و تمامی خلیات منفی زنانه که مفاهیمی غمبار به دنیای انسانی می‌دهند، نتیجه‌ی محرومیت از نرینگی است.

«اوتکلر» دختر داستان خوشبختی در جنایت از اوان کودکی از وجود مادر محروم بوده و زیر سایه‌ی تعلیمات پدرش بزرگ می‌شود، تا جایی که حرفه‌ی پدر (شمشیربازی) را به خوبی می‌آموزد و ادامه می‌دهد. می‌توان گفت که او تجسم روح مردانه در زن است. فروید معتقد است، پدری که صاحب فرزند می‌شود، پدری خیالپرداز است، چرا که می‌کوشد روح خود را در کودک بدمد و تصویر خویش را در او بازسازی کند. پدر اوتکلر نیز بدین‌گونه رفتار می‌کند و موفق می‌شود. اوتکلر عکس‌برگردان واقعی پدر، روحیات و خلیات وی می‌باشد. از نظر نقد روانشناختی، او زنی است روان مردانه که از محرومیت نرینگی رنج می‌برد و چه بسا بدین دلیل است که دست به هم‌نوع‌کشی می‌زند، او گرچه مجرم و جانی است، اما خود را خوشبخت می‌پندارد.

در داستان زیباترین عشق دون ژان، ترس از دست دادن مادر، در دل دخترک میل به دروغ‌گویی را در او زنده می‌کند. در نگاه دختر، نرینگی مایه‌ی الوهیت است و جنس مذکر صاحب قدرت مطلق، از این رو عقده‌ی اودیپی زنانه‌ای در او شکل می‌گیرد، به هنگامی که او در صدد است از «دون ژوان» انتقام بگیرد.

«پس پرده‌ی ویست»، زنان و مادران حریصی را به روی صحنه می‌آورد که رفتارهای برخاسته از ناخودآگاهشان به امیال درونیشان خیانت می‌کند. آنچه در این داستان، مایه‌ی شگفتی و دهشت خواننده می‌شود، سناریوی ضمیر ناخودآگاه «کتس دو استاسویل» است. او دخترش

را می‌کشد تا به خواسته خود برسد. صحنه رقابت مادر و دختر در دستیابی به آقای «مرمور» با نابودی دختر و پیروزی مادر به پایان می‌رسد.

ترسیم تصویر مادری غیر طبیعی همچون «کتس دو استاسویل» بیانگر وضعیت غمبار روانی زنانی است که به دلیل محرومیت از نرینگی می‌کوشند، مردی را از آن خود سازند و بدین‌گونه، حس تملک بر نرینگی است که آنها را ارضاء می‌کند. از این رو است که آنان پیوسته وجود مردی را در کنار خود ضروری می‌دانند.

این‌گونه زنان صرفاً به دلیل ارضای حس خودخواهی خویش، میل به مادر شدن دارند. آنچه برای آنان حایز اهمیت است، تملک یک مرد است.

روانکاوی شخصیت‌های داستانی *شیطان صفتان* مبحث گسترده‌ایست که در این مقال نمی‌گنجد. «باربی درویلی»، با ظرافت و با استفاده از شیوه‌های داستانی، شیطان صفتی و پلیدی روان ضد قهرمان‌هایش را به تصویر می‌کشد.

او با استفاده از زاویه دید دانای کل مداخله‌گر، کنش‌های خود را نسبت به شخصیت‌های داستانی ابراز می‌کند. راوی نقش بسزایی در شکل‌گیری داستان ایفا می‌کند. دخالت و حضور راوی داستان به اندازه‌ای محسوس است که حتی در مراحل گذار، تغییر ناگهانی لحن کلام و شخصیت، این امر به مخاطب یادآوری می‌شود.

همسویی دید راوی با نویسنده زمانی محسوس می‌شود که نوع کلام تغییر می‌کند و ما شاهد تصاویر و تعابیر تحقیرآمیز از چند قهرمانیم: «این اولالی قلابی مغرور ذره‌ای از انسانیت بو نبرده بود. این دختر خطرناک و فریبنده که نمی‌دانم چگونه وارد آن خانه شده، با رفتار کذایی‌اش، اعتماد همه را جلب کرده بود. بانوی خانه که شم مذهبی داشت، نمی‌توانست لحظه‌ای او را قاتل خود فرض کند...» (برتیه، ۱۹۸۵: ۱۷۲). نشانه‌ها و عناصر طبیعی مانند؛ تاریکی شب، زمستان، دیوار، گیاه سمی به کمک لحن راوی آمده و در فضا سازی رمز آلود و وهم‌ناک ابتدای داستان‌ها نقش داشته است و خواننده را برای سرانجامی شوم مهیا می‌سازد. چنانچه سرگذشت فاجعه‌آمیز شخصیت‌ها، از همان آغاز با لحنی غمگین شروع می‌شد، آنگاه با رمانی کاملاً معمولی مواجه بودیم.

اما نویسنده، تا انتهای داستان از چهره اهریمنی شخصیت‌هایش پرده‌برداری نمی‌کند. از این رو ذهن خواننده را به چالش می‌گیرد و به زیبایی اثر می‌افزاید.

به عبارتی، زبان این داستان از ویژگی خاصی برخوردار است. حرکت و پویایی کلمات باعث می‌شود که داستان برای خواننده جذابیت داشته باشد. لحن در زبان شخصیت‌ها و راوی داستان به خوبی با خواننده ارتباط برقرار می‌کند. «دون ژوان» در حین روایت سرگذشتش، رنج‌ها و رازهای تکان دهنده‌ای راجع به زنان محیط پیرامونش برای مخاطبینش بیان می‌کند. باربی درویلی با استفاده از تمام شگردهای داستان‌نویسی، کوشیده است احساس بیزاری از شخصیت‌های بیمارگون را در دل خواننده برانگیزند. این نویسنده، مسائل ضد اخلاقی را مایهٔ فصاحت و رسوایی بشر می‌داند.

نتیجه‌گیری

گرایش به توصیف ویژگی‌های زنان در بسیاری از آثار ادبی نویسندگان جهان وجود داشته است. باربی درویلی با الهام از ذهنیات و خاطرات کودکی خویش، چهره‌هایی متفاوت از زن را ارائه می‌دهد که به معنای واقعی شیطان‌اند. شیطان صفتان، نه تنها به لحاظ ساختار داستانی ارزشمند بوده، بلکه رویکردی جدید در زمینهٔ روانکاوی زنان به شمار می‌رود. درویلی انزجار خود را در برابر همهٔ زنان سبکسر ابراز می‌دارد. از متن داستان‌های شیطان صفتان می‌توان نتیجه گرفت که درویلی تحت تأثیر دنیای زنان پیرامونش توانست گوشه‌هایی از چهرهٔ زن رادرآن زمان نشان دهد. او که شم مذهبی دارد، در آثار خود رویای دنیایی پاک را آرزو می‌کند و تلاش کرده است، خواننده را تا حدودی با چهرهٔ زنانی منفور که سرانجامی شوم دارند، آشنا سازد.

کتابشناسی

Bellemin-Noël Jean.(1991). *Les Diaboliques au divan*, Toulouse, Ombre, Soupçons.

Berthier Philippe. (1983). "Barbey d'Aurevilly et les malentendus du réalisme", *Les Lettres romanes*, no 37 (4), 2287-305.

--- . (1985). "Le manuscrit des Diaboliques", *La Revue des lettres modernes*, no 726, 171 - 179.

Hirschi, Andre'e. (1971). "1874: Le "Procès" des Diaboliques ", *La Revue des lettres modernes*, no 260-263 , 61 - 117.